

# زبان مرغی و حیان

## منطق الطیر سلیمانی بیا

بانگ هر مرغی که آید می سرا...  
[مولوی، مثنوی، ۸۵۱/۴]

و یا از آن جانب تأیید و تقویت می شود:  
کو یکی مرغی ضعیفی بی گناه

و اندرون او سلیمان با سپاه

چون بنالد زار بی شکر و گله

افتد اندر هفت گردون غلغله

هر دمش صد نامه صد پیک از خدا

یا ربی زو شصت لیبک از خدا

[مولوی، مثنوی، ۱۵۷۶/۱-۱۵۷۸؛ پورنامداریان، داستان...، ۳۷۲/۱]

دلا چو باز شهنشاہ صید کرد ترا

تو ترجمانینگ سر زبان مرغانی

چه ترجمان که کنون بس بلند سیمرغی

که آفت نظر جان صد سلیمانی

[مولوی، کلیات...، ۳۰۷۶]

\*\*\*

زبان مرغان در مثنوی نماینده و مظهر زبان غیب یا زبان وحیانی است و هم از این رو می توان آن را زبان معنوی، زبان محرمی، زبان عشق، زبان صلح و آشتی و زبان وحدت و یکپارچگی دانست. زبان مرغان در مثنوی، در رابطه تنگاتنگ با داستان حضرت سلیمان طرح شده است.

داستان پرشکوه و جلال سلیمان، پادشاه و پیامبر بنی اسرائیل نیز در آثار صوفیه و مثنوی مولانا از چشم اندازهای متفاوت مورد توجه بوده است، از جمله در این آثار سلیمان به عنوان حق، انسان کامل، روح یا جان، عقل، عشق، معشوق، شمس و به احتمال، حسام الدین چلبی معرفی شده است<sup>۱</sup>. سطور زیر با تفصیل بیشتری به ماهیت، ویژگی ها و ساحت های متعدد زبان مرغان یا زبان وحیانی می پردازد:

### ۱- زبان مرغان: زبان غیب (وحیانی):

مهم ترین و برجسته ترین ویژگی زبان مرغان خاستگاه آسمانی یا وحیانی آن است، [رک: نمل، ۱۵-۱۶] از این رو شناخت و درک زبان مرغان، بهره و نصیب کسی است که مستقیماً یا سرچشمه وحی و «علم لدنی» در ارتباط است: [مولوی، مثنوی، ۸۵۱/۴-۸۵۲؛ ۸۵۹/۴-۸۶۱؛ ۱۲۸۷/۴-۱۲۹۵؛ نیز رک: ۲۶۴۷/۶-۲۶۵۴]

چون سلیمان از خدا بشأش بود

منطق الطیری ز علمناش بود

تو از آن مرغ هوایی فهم کن

که ندیدستی طیور من لدن

[مولوی، مثنوی، ۴۰۱۴/۶-۴۰۱۵]

بنابراین «سلیمان مظهر روحی است که به کمال رسیده است و نمونه انسان کامل که معارف الهی را مستقیم و بلاواسطه از حق آموخته است. علم منطق الطیر را خداوند به سلیمان آموخته است: یا أَيُّهَا النَّاسُ عَلَّمْنَا مَنْطِقَ الطَّيْرِ، [نمل، ۱۶] همچنان که علم آدم نیز از حق بود: وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا. [بقره، ۳۱] اما دانستن زبان مرغان، یعنی آشنایی با ارواح آدمیان و شناختن استعدادهای آنان و با هر یک فراخور فهم و استعداد او سخن گفتن، علمی است که سلیمان را بود و نیز هر انسانی را که با تحقق اصل الهی در وجود خود به مرتبه پیرو ولی کامل رسیده است و می داند هر سالکی را چگونه به سوی حق رهبری کند.»

[پورنامداریان، داستان...، ۳۷۱/۱]

منطق الطیر سلیمانی بیا

بانگ هر مرغی که آید می سرا



در تفسیر مولانا از داستان سلیمان نقوذ کرده است ۲.

## ۲- زبان مرغان: زبان معنوی:

چون سلیمان بهار بر تخت عدل نشست که عَلَمْنَا مَنطِقَ الطَّيْرِ... از زمین و از درخت، پیش این سلیمان وقت، هر نباتی زبانی برون آورد به دعوی که من گوهری دارم و میوه‌ای دارم و مغزی دارم. اینک زبان سنبل من گواه است. سلیمان بهار گفت که: هر دعوی را ترازویی است... ای اصناف درخت و انواع نبات که دهان‌ها گشاده‌اید و زبان دعوی جنبانیدیت، اینک ترازو بیاورید تا معنوی از مدعی ظاهر شود... [مولوی، مجالس سبعه، ۱۱۷]

در این حکایت خیال‌برانگیز از مجالس سبعه، سلیمان بهار، رسالت قضاوت میان اهل دعوی و معنی یا به عبارتی، مدعی و معنوی را عهده‌دار است:

هم صغیر مرغ آموزند خلق

کاین سخن کار دهان افتاد و خلق

لیک از معنی مرغان بی‌خبر

جز سلیمان قرانی خوش نظر

[مولوی، مثنوی، ۱۴۴۱/۵-۱۴۴۲]

افزون بر اینکه در سراسر مثنوی، بر اصالت و اهمیت معنی تأکید شده [برای نمونه رک: ۳۸۲۳/۴] خود سلیمان نیز با صفت «لسین معنوی» [۳۷۴۲/۲] توصیف شده است. همان‌طور که نیکلسون اشاره می‌کند [شرح...، ۳۶۸۷/۱، ۳۷۴۲]، صفت «لسین» با صفت «صد زبان» به معنی کسی که «آشنا به حقایق پنهان در همه نام‌ها و صور بیان» است، قابل مقایسه است. زبان معنوی نیز علاوه بر اینکه با زبان حال قابل مقایسه است، [رک: مثنوی، ۲۶۲۴/۱، ۲۱۱۲/۲] ویژگی‌های برجسته و حوزه معنایی گسترده‌تری را در داستان سلیمان دربرمی‌گیرد.

برای شناخت زبان معنوی و ارتباط آن با حضرت سلیمان، بررسی

چون به مرغان فرستاده‌ست حق

لحن هر مرغی بداده‌ست سبق

مرغ جبیری را زبان جبر گو

مرغ پر اشکسته را از صبر گو

مرغ صابر را تو خوش دار و معاف

مرغ عنقا را بخوان اوصاف قاف...

همچنان می‌روز ههد تا عقاب

ره نما و الله أعلم بالصواب

[مولوی، مثنوی، ۸۵۱/۴-۸۵۴-۸۵۸]

اطلاق عقل یا نفس کل بر حقیقت انسانی یا انسان کامل، که در

ادبیات عرفانی پیشینه‌ای طولانی دارد [رک: نسفی، ۱۵۲، مایل هروی،

«انسان کامل»، دائرةالمعارف...؛ فروزانفر، شرح...، ۴۲۴/۲-۴۲۵؛

زمانی، شرح...، ۱۱۰۹/۱؛ نیکلسون، شرح...، ۱۵۷۵/۱، عنوان]،

دو نکته ضروری به نظر می‌رسد:

نخست اینکه معنی - که عنصر اساسی در ساختار زبان معنوی شمرده می‌شود - از جنبه معناساختی، به چه مفهومی به کار رفته است؟ نکته دوم اینکه چرا این زبان به سلیمان منسوب شده است؟ مولانا در مثنوی گفته شمس تبریزی در این باره: «المعنی هو الله» را تأیید می‌کند. [مثنوی، ۱/۳۳۳] از نظر او «اصل هر معنی که در جهان خارج است، ذات حق و اسماء و صفات پاک اوست». [فروزانفر، شرح ... ۱/۲۹۴-۲۹۶] مولانا این مفهوم را این گونه بیان می‌دارد: حرف ظرف آمد درو معنی چو آب

بحر معنی عنده أمُّ الکتاب

[مثنوی، ۱/۲۹۶]

در آثار مولانا، بر اصالت معنی - به این مفهوم و نه معنایی که لفظ بر آن دلالت می‌کند و چه بسا نقش مکمل یا قرینه را برای لفظ یا صورت ایفا می‌کند - تأکید بسیار شده است. شاید بتوان گفت سرچشمه‌های این تفکر در تعریفی که متکلمان اشعری از کلام‌الله (به مفهوم معنی یا صفتی در ذات خدا) ارائه می‌دهند، قابل جست‌وجو است. [رک: فصل کلام نفسی]

بدین ترتیب با توجه به مفهوم و جایگاه معنی در نگاه مولانا، زبان معنوی، زبانی است با خاستگاه و سرچشمه الهی و با «بحر معنی»، «دریای عقل»، «بحر اندیشه»، «دریای غیب» که تمثیل علم، اسماء، صفات و ذات الهی است، [مولوی، مجالس سبعه، ۱۱۸؛ همو، مثنوی، ۱۱۰۷/۱-۱۱۴؛ ۳۳۳/۱-۳۳۴۲؛ فروزانفر، شرح ... ۱/۲۹۴-۲۹۶] در ارتباط است:

گفت الّمعنی هو الله شیخ دین

بحر معنی های رب العالمین

جمله اطباق زمین و آسمان

همچو خاشاکی در آن بحر روان

[مثنوی، ۱/۳۳۳-۳۳۳۹]

سلیمان، چنانکه اشاره کردیم در آثار مولانا در مقام انسان کامل جای دارد. همچنین یادآوری این نکته لازم است که در تفکر عرفا انسان کامل مظهر و مظهر همه اسماء و صفات حق است یا به تعبیر دیگر مظهر آیه هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ ... [حدید، ۳] است. از این رو انسان کامل به علم همه اسماء رسیده و به «جوامع الکلم» موصوف شده است. اتصاف انسان کامل به «کون جامع»، «کلمه جامع» در نظر ابن عربی و یا «جلیس الله» در آراء نَفَری و حتی در نام‌ها و اوصافی چون «دانا»، «جام جهان‌نما»، «آینه گیتی‌نما» با بن مایه‌ها و ریشه‌های حکمت ایرانی که در انسان کامل نسفی آمده است، همچنین عناوین و اوصافی که مولانا به انسان کامل نسبت می‌دهد، نظیر «عقل کل» و «نفس کل» و همسانی گفتار او با سخن خدا و کلام الله، [مایل هروی، «انسان کامل»؛ نسفی ۴-۵] پیوند انسان کامل را با «بحر معنی عنده ام‌الکتاب» نشان می‌دهد:

ما همه مرغابیانیم ای غلام

بحر می‌داند زبان ما تمام

پس سلیمان بحر آمد، ما چو طیر

در سلیمان تا ابد داریم سیر

[مثنوی، ۲/۳۷۷-۳۷۸]

روزبهان بقلی در شرح شطحیات با تکیه بر اینکه «هر ذره‌ای در کاینات از عرش تا به تری زبانی دارد از حقیقت، که بدان زبان جلال قدیم را تسبیح و تمجید گوید»، [۳۶۹] از گفت‌وگوی جمادات، حیوانات و نباتات با پیامبر (ص) و حضرت علی (ع) یاد می‌کند و فهم این «السنه غیبی» یا فحوای آن را «میراث انوار انبیاء و اولیا» می‌شمارد. [۳۶۹-۳۷۲] او همچنین به روایتی از حضرت علی (ع) اشاره می‌کند که اوای ناقوس را برای حارث ترجمه و معنی کرده بود: «... حارث علی را گفت - رضی الله عنه - که "نصاری این خطاب دانند؟" گفت: "ننایند الا نبی، یا صدیقی، یا وصی نبی؛ علم من از پیغمبرست و علم پیغمبر، علم جبرئیل است و علم جبرئیل از علم حق است". [شرح شطحیات، ۲۷۱-۲۷۲]

در تفکر عرفانی، سلیمان در مقام عقل یا انسان کامل «زبان مرغان می‌داند و جمله با وی در سخنان‌اند، زبان همه را فهم می‌کند، و حکمت خدا را در همه جا می‌یابد» [نسفی، ۱۵۲]:

زبان جمله مرغان بدانند او به بصیرت

که هیچ مرغ نناند، به وهم خویش زبانش

[مولوی، کلیات شمس، ۳/۱۲۸۱]

در مجالس سبعه [۱۱۷] و مثنوی [۲۸۷/۴-۲۸۹/۴؛ ۱۳۷۳/۴]

به بعد سلیمان با نباتات و گیاهان سخن می‌گوید و پاسخ می‌شنود: «پس

بگفتی هر گیاهی فعل و نام» [مثنوی، ۴/۱۲۹۰؛ قس: عهد عتیق،

کتاب اول ملوک، فصل ۴، ۳۳-۴۳]:

دید بس نادر گیاهی سبز وتر

می‌ربود آن سبزی اش نور از بصر

پس سلامش کرد در حال آن حشیش

او جوابش گفت و بشکفت از خوشیش

گفت نامت چیست بر گو بی دهان

گفت خروب است ای شاه جهان

[مثنوی، ۴/۱۳۷۴-۱۳۷۶]

همچنین ماجرای همسخنی سلیمان با مرغان از زبان مولوی

شنیدنی است:

چون سلیمان را سرپرده زدند

پیش او مرغان به خدمت آمدند

هم زبان و محرم خود یافتند

پیش او یک یک به جان بشتافتند

جمله مرغان ترک کرده چیک چیک

با سلیمان گشته اَفْصَحَ مِنْ أَحْیَک

[مثنوی، ۱/۱۲۰۲-۱۲۰۴]



چون از آن سو شان فرستد سوی ما  
 آن عصا گردد سوی ما ازدها  
 کوه‌ها هم لحن داودی کند  
 جوهر آهن به کف مومی بود  
 یاد حمّال سلیمانی شود  
 بحر با موسی سخن‌دانی شود...  
 سنگ بر احمد سلامی می‌کند  
 کوه عیسی را پیامی می‌کند  
 ما سمیعیم و بصیریم و خوشیم

با شما نامحرمان ماخامشیم  
 [مثنوی، ۱۰۰۸/۳ - ۱۰۱۹]

بر پایه سؤالاتی که در آغاز این گفتار طرح شد و از آنچه در باب معنی و رابطه آن با انسان کامل (سلیمان لسن معنوی) گفتیم، نتیجه می‌گیریم که سلیمان با عالم معنا، جهان غیب و دانش الهی (بحر معنی) در ارتباط است و از این رو زبان تمامی موجودات (مرغان) را درمی‌یابد و با آنان هم‌سخن و هم‌راز می‌گردد. سخن‌دانی کائنات و هم‌زبانی آفرینش با سلیمان یا انسان کامل را با عبارتی از نسفی به پایان می‌بریم: «ای درویش! هر فردی از افراد موجودات مرغی‌اند؛ جمله باین سلیمان در سخن‌اند، هر یک می‌گویند که ما چه چیزیم و حکمت در آفرینش ما چیست. زبان همه فهم می‌کند و حکمت همه را در می‌یابد و از دریافتن حکمت در لذت و راحت می‌باشد». [نسفی، ۱۵۲]

### ۳- زبان مرغان: زبان وحدت و یکرنگی:

برای نشان دادن خصلت وحدت‌آفرین زبان مرغان می‌توان موضوع را در دو مرحله طرح کرد:

الف - پیشتر اشاره کردیم که خاستگاه زبان مرغان، «بحر معنی» یا به عبارتی معانی و حقایق غیبی یا صفات و ذات یگانه خداوند است. دریایی که «جمله اطباق زمین و آسمان، همچو خاشاکی در آن بحر روان» [مثنوی، ۳۳۳۹/۱] است و به عبارتی همه اجزاء و همه اضداد آفرینش و حتی کفر و ایمان به سوی مبدأ و کل هستی بخش خود در حرکتند:

حرف ظرف آمد در او معنی چو آب

بحر معنی عنده أمّ الکتاب

بحر تلخ و بحر شیرین در جهان

در میانشان برزخ لایبغیان

وانگه این هر دو ز یک اصلی روان

برگذر زین هر دو رو تا اصل آن

[مثنوی، ۲۹۶/۱ - ۲۹۸]

نگاه هستی‌شناسانه مولانا جهان را یکپارچه و در قالب یک پیکر واحد می‌بیند. وی - همچون اشاعره - خلق سخن (لفظی) را به خدا نسبت می‌دهد و بازگشت و منشأ همه مراتب و ساخت‌های سخن،

در شرح شطحیات به همین موضوع، با ذکر «قصه داود» و «معجز سلیمان» تأکید شده است:

حق سبحانه در قصه داود - علیه السلام - فرمود که یا چپالُ اُوبی مَعَهُ وَ الطَّيْرُ وَ اَلْنَا الخَدِيد ، یعنی چون آن خوش دل از سرمستی، بلبل عشقش ترنم نوای مزمرا داودی زند، تو آن کلمه خوش را از ما جواب ده... از معجز سلیمان - علیه السلام - خبر داد که با طیر و وحش و حشرات و سباع سخن گفتی و از ایشان سخن شنیدی. قال الله تعالی عَلِمْنَا مَنْطِقَ الطَّيْرِ . و نبینی که هدهد با سلیمان چه گفت؟ أَحَطَّتْ بِمَالِمُ تُحِطُ بِهِ وَ از دو میل راه آواز مورچه چون شنید، قَالَتْ نَعْلَةٌ يَا أَيُّهَا النَّمْلُ [شرح شطحیات، ۳۶۹-۳۷۰]

ابیات زیر با عنایت به ماخذ قصص قرآنی و هستی‌شناسی مولوی به تفسیر همین اندیشه با بیانی شاعرانه پرداخته است:

عالم افسردست و نام او جماد

جامد افسرده بود ای اوستاد

باش تا خورشید حشر آید عیان

تا ببینی جنبش جسم جهان...

مرده زین سو اند و ز آن سو زنده‌اند

خامش اینجا و آن طرف گوینده‌اند

اصوات، آواها و دلالت‌ها را کلام الله - و به تعبیر اشاعره «کلام نفسی» و ازلی خلوند - می‌شمارد؛ از این رو تصور وحدت زبان مرغان در آثار مولانا از این منظر توجیه‌پذیر و منطقی به نظر می‌رسد. تشبیه کلام به آفتابی یگانه و حیات آفرین که دائماً در حضور و گرمابخشی است، اما به جهت لطافت، واسطه‌ای لازم است تا شعاع آن آشکار و ظاهر گردد، بر همین معنا دلالت دارد [رک: فصل کلام نفسی]. در گفتار خاستگاه سخن نیز ضمن اشاره به خاستگاه یگانه، غیبی و الهی سخن، نشان دادیم که آغاز و انجام سخن و گوینده و شنونده هر کلامی خداست. نفسی در انسان کامل به روشنی و صراحت اعلام می‌دارد که این خداست که از مرتبه همه ذرات عالم گویاست. در حقیقت و به عبارت دیگر زبان مرغان، آدمیان و جانوران، همان زبان خداست:

خدا به همه زبان‌ها گویاست: به زبان آدمیان گویاست. اگرچه آدمیان نمی‌دانند که که می‌گوید و چه می‌گوید؛ و به زبان مرغان و جانوران گویاست... ای درویش! اعضای آدمی با آدمی سخن می‌گوید و از عطا یا بلا خبر می‌دهد. خدای است که با بنده سخن می‌گوید و اگر نه اعضا و افعال آدمی چه دانند که فردا چه خواهد بود؟ خواب راست و اندیشه صواب خدای است که با بنده سخن می‌گوید [۳۸۵]

مولانا در تصویری شاعرانه و دقیق این مفهوم را بیان می‌کند: ما همه مرغایانیم ای غلام

بحر می‌داند زبان ما تمام

پس سلیمان بحر آمد ما چو طیر

در سلیمان تا ابد داریم سیر ...

آن سلیمان پیش جمله حاضر است

لیک غیرت چشم بند و ساحر است

[مثنوی، ۳۷۷۹/۲ - ۳۷۸۲]

ب - همچنانکه بیشتر اشاره کردیم [رک: گفتار خاستگاه سخن] عالم صورت (ظاهر، گفت، نام، لفظ، ...) برخلاف عالم معنا که عالم و حدانیت و یکرنگی است، «در معانی قسمت و اعداد نیست»، [مثنوی، ۶۸۱/۱] عالم تفرقه، تشّت و جدایی است. این نوع نگرش در سراسر مثنوی از آغاز تا پایان دنبال می‌شود. [برای نمونه رک: ۳۶۲۵/۲ - ۳۷۱۲، ۳۸۲۸/۴ - ۳۸۲۹، ۱۸۵۵/۶] مولانا به ترتیب در گذشتن از نام، صفات و حرکت به سوی ذات را برای رهایی از تفرقه و اختلاف و رسیدن به وحدت و آرامش ضروری می‌داند: در گذر از نام و بنگر در صفات

تا صفات ره نماید سوی ذات

اختلاف خلق از نام اوفتاد

چون به معنی رفت آرام اوفتاد

[مثنوی، ۳۶۷۹/۲ - ۳۶۸۰]

در ماجرای «منازعت چهار کس جهت انگور که هر یکی به نام دیگر

فهم کرده بود آن را» [مثنوی، ۳۶۸۱/۲، عنوان] به تفصیل به نقش و کارکرد وحدت ساز معنا و زبان معنوی و ارتباط آن با جایگاه و موقعیت «سلیمان لسنین معنوی» یا صاحب سرّی «صد زبان» که گفتار او برخلاف «اهل جسد»، موجب جمعیت و اتفاق است، تأکید بسیار شده است<sup>۳</sup>:

در نزاع ترک و رومی و عرب

حل نشد اشکال انگور و عنب

تا سلیمان لسنین معنوی

در نیاید بر نخیزد این دوی

جمله مرغان منازع بازوار

بشنوید این طبل باز شهریار

ز اختلاف خویش سوی اتحاد

هین ز هر جانب روان گردید شاد

[مثنوی، ۳۷۴۱/۲ - ۳۷۴۴]

۴- زبان مرغان: زبان صلح و آشتی:

منطق الطیر سلیمانی بیا

بانگ هر مرغی که آید، می‌سرا...

کبک جنگی را بیاموزان تو صلح

مر خروسان را نما اشراف صبح

[مثنوی، ۸۵۱/۴، ۸۵۷]

زبان مرغان را می‌توان از آن رو که - بنا بر مباحث یاد شده - اضداد،

صور گوناگون، تفرقه‌ها، اختلاف‌ها و دشمنی‌ها را در دریای وحدت و

یکرنگی غرقه می‌سازد، و همه زبان‌ها، صداها و آواهای ناهماهنگ را

به یک صدایی یا تک صدایی نظام آفرینش و هم‌سرایی و هم‌دمی اجزاء

کائنات تأویل می‌کند، زبان صلح، دوستی و آشتی در نظر آورد:

چون سلیمان کز سوی حضرت بتاخت

کاو زبان جمله مرغان را شناخت

در زمان عدلش آهو با پلنگ

انس بگرفت و برون آمد ز جنگ

شد کبوتر ایمن از چنگال باز

گوسفند از گرگ نورد احتراز

او میانجی شد میان دشمنان

اتحادی شد میان پر زنان ...

هم سلیمان هست اندر دور ما

کاو دهد صلح و نماند جور ما ...

مرغ جان‌ها را چنان یکدل کند

کز صفاشان بی غش و بی غل کند

مشفقان گردند همچون والده

مسلمون را گفت نفس واحده

[مثنوی، ۳۷۰۰/۲ - ۳۷۱۱]



داستان ... ۱/۳۷۵

سلیمانی نکردهی در ره عشق

زبان جمله مرغان را چه دانی؟

[مولوی، کلیات شمس، ۶/ش ۲۶۵۵]

مولانا مکرر به سلیمان به عنوان مظهر یا نماد عشق نگریسته است، [پورتنامداریان، داستان ... ۳۶۴-۳۶۹، ۳۹۳-۳۹۴] ترکیب «سلیمان عشق» نیز که در غزلیات شمس آمده، بیشتر توسط سهروردی در رساله «فی حقیقه العشق» به کار رفته است. [پورتنامداریان، داستان ... ۱/۳۶۹، ۳۹۴]

مولوی روشنی و شادی دنیای مرغانی که از سلیمان عشق دنباله روی می کنند با جهان ظلمانی و کینه توزانه مرغانی که همچون خفاش - بی سلیمان عشق ره می سپارند مقایسه کرده است. حضور سلیمان، جهان مرغان را سرشار از عشق، نوع دوستی، شفقت، محبت و صفا می سازد:

جمله مرغان کز سلیمان روشند

پر و بال بی گنه کی برگند

بلکه سوی عاجزان چینه کشند

بی خلاف و کینه آن مرغان خوشند

هدهد ایشان پی تقدیس را

می گشاید راه صد بلیس را ...

لک لک ایشان که لک لک می زند

آتش توحید در شک می زند

و آن کیبوترشان ز باران نشکهد

باز سر پیش کیبوترشان نهد

بلبل ایشان که حالت آرد او

در درون خویش گلشن دارد او ...

تو چه دانی بانگ مرغان را همی

چون ندیدیستی سلیمان را دمی

پر آن مرغی که بانگش مطرب است

از بردن مشرق است و مغرب است

هریک آهنگش ز کرسی تا تری است

وز تری تا عرش در کزوفری است

مرغ کوبی این سلیمان می رود

عاشق ظلمت چو خفاشی بود

[مثنوی، ۲/۳۷۴۹-۳۷۶۲]

#### ۶- زبان مرغان: زبان محرمی:

نسفی زبان محرمی را در متن ارتباط زبان مرغان و سلیمان با تصویری خیال انگیز و شاعرانه و با ظرافتی کم نظیر توصیف کرده است. در این چشم‌انداز میان سلیمان عقل با همه مراتب وجود (کوشک‌ها و

در سایه منطق الطیر سلیمانی مرغ جان‌ها صاف، یکدل و مهربان می شوند و دشمنی‌ها از میان برمی خیزد و امت واحد (نفس واحده) از هم‌نواپی و هم‌دلی اعداد شکل می گیرد.

#### ۵- زبان مرغان: زبان عشق:

ایجاد اتحاد، یکدلی، صلح و آشتی میان اعداد و اجزاء تنها در توان استاد عشق است:

آفرین بر عشق کل اوستاد

صد هزاران ذره را داد اتحاد

همچو خاک مفترق در رهگذر

یک سبوشان کرد دست کوزه گر

[مثنوی، ۲/۳۷۲۷-۳۷۲۸]

مولانا در ادامه این ابیات مکرر به جنبه‌های مختلف داستان حضرت سلیمان پرداخته است؛ از نظر او «شرط دانستن زبان مرغان، سلیمانی کردن در راه عشق است. کسی که از طریق عشق به تحقق جوهر الهی خویش موفق نشده است، نمی‌تواند دیگران را هدایت کند و هر روحی را به اقتضای مراتب آن در طریق الی الله رهنمون شود.» [پورتنامداریان،

خیمه‌هایی که جایگاه حوران بکر است) رابطه همدلی، هم زبانی، آشنایی و به خصوص محرمیت برقرار است و سلیمان بر همه مراتب وجود و زبان و اسرار آنان، احاطه، سیطره و نفوذی ژرف و شگرف دارد؛ البته این موهبت یا امکان تنها از آن سلیمان است:

ای درویش! هر فردی از افراد موجودات مرغی‌اند جمله باین سلیمان در سخن‌اند... این سلیمان چون بوی خوش یا لذت جمال خوب آرزو کند، مشام بر هر چیز که نهد، از همه چیزها بوی خدا می‌شنود و نظر بر هر چیز که اندازد، در همه چیزها جمال خدا می‌بیند و چون لذت صحبت آرزو کند، جمله افراد موجودات هر یک کوشک‌ها و خیمه‌هاوند و در این کوشک‌ها و خیمه‌ها حوران و پردگیان‌اند و هیچ کس در ایشان نرسیده است، جمله بکراند و در این کوشک‌ها و خیمه‌ها جز سلیمان را راه نیست. این سلیمان در این کوشک‌ها و خیمه‌ها رود و دست در گردن حوران و پردگیان آرد و از صحبت ایشان در لذت و راحت باشد... ای درویش! آن کوشک‌ها و خیمه‌ها بعضی وجود خارجی و بعضی وجود ذهنی و بعضی وجود لفظی و بعضی وجود کتابتی دارند... [نسفی، ۱۵۲]

زبان عشق برای هم دلی و هم زبانی محرم می‌طلبند، اسرار عشق را با نامحرمان نباید گفت. رعایت حریم «محرمیت» و اصل رازداری که در ادبیات خدانشناسی و عرفانی و نوشته‌های باطنیه و رسائل اخوان الصفا و... سابقه‌ای طولانی دارد، در آثار مولانا از بسامد بالایی برخوردار است:

هان و هان هس دار بر ناری دمی

اولاً بر چه طلب کن محرمی

عاشق و مستی و بگشاده زبان

الله الله اشتری بر ناودان

چون ز راز و ناز او گوید زبان

یا جمیل‌الستر خواند آسمان

[مثنوی، ۴۷۳۰/۳-۴۷۳۲-نیز رک: ۱۰۴۵/۱-۱۰۵۴]

مولانا در مثنوی، ضمن تعریف زبان محرمی یا همدلی، به رابطه

آن با منطق الطیر سلیمانی و زبان مرغان نظر داشته است:

چون سلیمان را سراپرده زدند

پیش او مرغان به خدمت آمدند

هم زبان و محرم خود یافتند

پیش او یک یک به جان بشتافتند

جمله مرغان ترک کرده چیک چیک

با سلیمان گشته اُفصح منْ اُحیک

هم زبانی خویشی و پیوندی است

مرد با نامحرمان چون بندی است

ای بسا هندو و ترک هم زبان

ای بسا دو ترک چون بیگانگان

پس زبان محرمی خود دیگرست

هم دلی از هم زبانی بهتر است

[مثنوی، ۱۲۰۲/۱-۱۲۰۷]

## ۷- منطق الطیر سلیمانی - منطق الطیر خاقانی:

منطق الطیران خاقانی صداست

منطق الطیر سلیمانی کجاست

[مثنوی، ۳۷۵۸/۲]

پیشتر در خصوص خاستگاه الهی و وحیانی منطق الطیر سلیمانی یعنی «مَنْطِقُ الطَّيْرِ زَعْمَانَا» [مثنوی، ۴۰۱۴/۶] و نقش انسان کامل «طیور من لثن» [مثنوی، ۴۰۱۵/۶] در بهره‌گیری از این زبان در جهت هدایت و ارشاد خلق اشاراتی داشتیم. منطق الطیر سلیمانی «برای زبان وحی الهی و تعبیرات نمادین و عارفانه‌ای به کار برده می‌شود که اهل الله که مرغان حق‌اند بر لب می‌آورند». [نیکلسون، شرح...، ۳۴۱۰/۱].

در ذیل این عنوان به سه عنوان که از نظر مفهوم و معنی و کاربرد در آثار مولوی مرتبط و تا حدود زیادی مترادف است به اختصار اشاراتی خواهد رفت:

الف - ندا - صدا:

آموختن صفیر مرغان و تقلید از صورت و ظاهر آواز آنان و غفلت و بی‌خبری از «حال مرغان» [مثنوی، ۴۰۱۱/۶] و «معنی مرغان» [مثنوی، ۱۴۴۲/۵] و به دنبال آن قیاس‌های گمراه‌کننده و نابجا و انطباق معارف حقیقی با هوس‌ها و تمایلات و تأویلات شخصی و سودجویانه<sup>۴</sup>، مولانا را بر آن داشته تا میان منطق الطیری که حقیقت معنوی را منتقل می‌کند با آنچه که حاصل عقل جزئی، خیال و تصور است، [نیکلسون، شرح...، ۳۷۵۸/۲] تمایز قایل شود؛ منطق الطیر خاقانی «صدای خالی محض»<sup>۵</sup> [نیکلسون، شرح...، ۳۷۵۸/۲] است و با وجود شباهت ظاهری و صوری و لفظی با منطق الطیر حقیقی هیچ بهره و حصه‌ای از معنی، حقیقت و باطن آواز مرغان حق و «سر قدیم» [مثنوی، ۱۴۴۰/۵] نبرده است:

مَنْطِقُ الطَّيْرِانِ خَاقَانِي صَدَاست

منطق الطیر سلیمانی کجاست

تو چه دانی بانگ مرغان را همی

چون ندیدیستی سلیمان را دمی

[مثنوی، ۳۷۵۸/۲-۳۷۵۹-نیز رک: ۸۵۱/۴، ۱۶۸۲/۵، عنوان]

\*\*\*

هم صفیر مرغ آموزند خلق

کاین سخن کار دهان افتاد و حلق

لیک از معنی مرغان بی‌خبر

جز سلیمان قرانی خوش نظر

[مثنوی، ۱۴۴۱/۵-۱۴۴۲؛ برای توضیح و تفصیل این موضوع

رک: ۱۴۴۴-۱۴۳۰/۵]

مولانا در «قصه پیرچنگی»، «صدا» به مفهوم یاد شده (منطق الطیر

خاقانی) را در برابر «ندا»یی که از جانب حق فرا می‌رسد، قرار داده و به

تفصیل تفاوت میان این دو ساحت را باز نموده است. «ندا»یی که از



یادآوری این نکته نیز خالی از فایده نیست که مولوی «آواز»، «آواز خدا» و «آواز دوست» و «آواز عزیزان» را در مقال «آوا»های دیگر با همان بار معنایی که برای «ندا - صدا» قائل شده، به کار برده است و البته در تمامی این موارد حیات بخشی، زندگی معنوی، شکوفایی و تولد روحانی را از ویژگی‌های بنیادین «ندا» یا «آواز» خدا یا «نغمه»های درون انبیاء، اولیاء و انسان کامل برشمرده است [مثنوی، ۱۹۳۶-۱۹۱۹؛ ۲۰۷۹/۱-۲۰۸۱؛ نیز رک: ۲۰۴۶/۱-۲۰۵۹]:

انبیاء را درون هم نغمه‌هاست

طالبان را زان حیات بی بهاست ...

نغمه‌های اندرون اولیا

اولاً گوید که: ای اجزای لا،

هین زلای نفی، سرها برزنید

زین خیال و وهم، سر بیرون کنید

ای همه پوسیده در کون و فساد

جان باقی‌تان نروید و نژاد

گر بگویم شمه‌ای زان نغمه‌ها

جانا سر برزنند از دخمه‌ها ...

هین که اسرافیل رفت اند اولیا

مرده را زیشان حیات است و حیا

جان‌های مرده اندر گور تن

برجهد ز آوازشان اندر کفن

گوید: این آواز، ز آواها جداست

زنده کردن، کار آواز خداست

[همانجا، ۱۹۱۹/۱-۱۹۳۲]

مولانا محرومیت و غفلت مدعیان مزور از سرچشمه وحی الهی و پرداختن و پیسنده کردن به ظاهر صغیر مرغان حق را با ماجرای «مرتد شدن کاتب وحی به سبب آنکه پرتو وحی بر او زد، آن آیت را پیش از بیغامبر(ع) بخواند، گفت: پس من هم محل وحیم»، [مثنوی، ۳۲۲۸/۱، عنوان] مقایسه کرده است [مثنوی، ۳۴۱۲/۱]. حاصل اینکه منطق الطیر خاقانی، افزون بر فریب و تباهی نفس به اغوا و گمراهی خلق منجر می‌شود:

زین لسان الطیر، عام آموختند

طمطراق و سروری اندوختند

صورت آواز مرغست آن کلام

غافلست از حال مرغان مرد خام

کو سلیمانی که داند لحن طیر

دیو گرچه ملک گیرد هست غیر

دیو بر شبه سلیمان کرد ایست

علم فکرش هست و علمناش نیست

[مثنوی، ۱۰/۶-۱۳۴۰؛ نیز رک: ۱۴۳۳/۵-۱۴۴۴]

ب- سخن نقد و نقل:

مولانا در فیه‌مافییه [۱۴۶] به تقسیم سخن به نقل و نقد و بیان

جانب حق یا غیب می‌رسد با «منطق الطیر سلیمانی» قابل قیاس است. در تفسیر مولانا از «ندا» در برابر «صدا» به خاستگاه، ماهیت و کارکرد سخن وحیانی اشاره شده است [مثنوی، ۲۱۰۴/۱-۲۱۱۱]:

آن ندایی که اصل هر بانگ و نواست

خود ندا آنست و این باقی صداست

ترک و گرد و پارسى گو و عرب

فهم کرده آن ندایی گوش و لب

خود چه جای ترک و تاجیک است و زنگ

فهم کرده آن ندا را چوب و سنگ

[مثنوی، ۲۱۰۷/۱-۲۱۰۹]

همچنان که پیشتر [رک: گفتار خاستگاه سخن] اشاره کردیم، فروزانفر در تفسیر این ابیات، امر و ندای الهی را به دو دسته تقسیم کرده است: نخست امر و ندایی پیوسته و عام که همواره صادر می‌شود و اعیان موجودات در هر نشئه‌ای برحسب قابلیت آن را می‌شنوند و اطاعت می‌کنند و این ندا اصل و منشأ همه صداها و نواهاست و می‌توان آن را «ندای تکوینی» نامید. دوم امر و ندایی خاص که به زمانی مخصوص و شخصی خاص تعلق می‌گیرد، از جمله وحی و الهام نسبت به انبیاء و اولیاء و رؤیای صادقه نسبت به همه خلائق. این ندا را می‌توان «امر و ندای تشریحی و تکلیفی یا لفظی» نامید [رک: ۲۱۰۴/۱-۲۱۱۱]



ممیزات آنها پرداخته است. سخن نقد از نظر مولانا اصیل، قائم به ذات و برخاسته از سرچشمه وحی و غیب معرفی شده، برخلاف سخن نقل که فرع نقد، دارای وجود عرضی و وابسته و منبعت از نقد است: «نقد همچون پای آدمی است» و نقل «همچنانست که قالب چوبین به شکل قدم آدمی؛ اکنون آن قدم چوبین را از این قدم اصلی دزدیده‌اند و اندازۀ آن از این گرفته‌اند، اگر در عالم پای نبود، ایشان این قالب را از کجا شناختندی». او همچنین نقد را به آب خالص و صافی که از سرچشمه جاری است با آبی که به جهت گذر از باغ‌ها و محله‌ها و خانه‌های شهر به انواع کدورت و نجاست و آلودگی آمیخته شده، مقایسه می‌کند: «... اگرچه همانست، گل کند خاک را، و تشنه را سیراب کند و دشت را سبز گرداند، اما ممیزی می‌باید که دریابد که این آب را آن لطف که بود، نمانده است و با وی چیزهای ناخوش آمیخته است.» [فیه مافیہ، ۱۴۷]

شواهد موجود نشان می‌دهد مولانا افزون بر اینکه نقل و نقد را برای دو مرتبۀ زبان به کار برده، به نقد و نقل به عنوان دو ساحت معرفت و دانش نیز نظر دارد: ۶

چند نقدت دست داد از نقل بس کن

خمش بر ناقل و منقول می‌خند  
[مولوی، کلیات، ۲ / شمه ۶۶۱]

فروزانفر با عنایت به آثار مولانا نقد را احوال درونی یا وحی دل یا کشف و الهام و نقل را آنچه از علوم مبتنی بر روایت باشد، خواه علوم شرعی یا غیر آن، معنی کرده است [فروزانفر، کلیات شمس، ۵۶۸۷].

همچنین تعریف وی از «معقولات نقل» قابل توجه است: «مطالعی که از راه نقل و روایت، تعقل شود و یا مسائل برهانی و عقلی که به تقلید از دیگران و بدون تعقل و تفکر شخصی فراگیرند مانند فیلسوف نمایان و حکیم‌شکلان مقلد که معلوماتشان عبارت است از آنچه در کتب پیشینیان خوانده‌اند و از خود مطلبی کشف نکرده‌اند و با هر نکته تازه به ستیزه برمی‌خیزند» [فروزانفر، شرح، ...، ۲۵۶۷/۱]. عطار در مصیبت‌نامه [۵۶-۵۷] فکرت عقلی یا «فکرتی کز وهم و عقل آید پدید» را مترادف با «نقل» و فکرت قلبی را در شمار «غیب» آورده است. مولوی در فیه مافیہ [۱۴۶-۱۴۷] و مثنوی به دشواری تشخیص و تمیز میان این دو ساحت معرفت یا قلمرو زبان و در نتیجه احتمال گمراهی و از کف رفتن ایمان اشاره می‌کند:

هر خسی دعوی داودی کند

هر که بی تمیز، کف در وی زند

از صیادی بشنود آواز طیر

مرغ ابله می‌کند آن سوی سیر

نقد را از نقل نشناسد، غوی است

هین از او بگریز اگرچه معنوی است

رُسته و بر بسته پیش او یکی است

گر یقین دعوی کند او در شکی است ...

هین از او بگریز چون آهو ز شیر

سوی او مشتتاب ای دانا دلیر

[مثنوی، ۲۵۶۴/۳ - ۲۵۶۹]

### ج - بانگ بر رُسته - بر بسته:

بر رُسته به معنی اصیل و حقیقی و به عنوان صفتی خلقتی و جبلی در مقابل بر بسته به معنی غیراصیل هر آنچه تکلیف تصنعی و تظاهری است، در آثار مولانا به کار رفته است.<sup>۷</sup> فروزانفر، کلیات شمس، ۸۷ ص ۲۰۹؛ رک: مولوی، مکتوبات، ۲۷، ۷۹. همو، مجالس سبعه، ۱۲۰.]

در کتاب حالات و سخنان ابوسعید ابوالخیر، «بر رُسته» و «بر بسته» در تقسیم‌بندی علوم به کار رفته است:  
«شیخ ما، قَدَسَ اللّٰهُ رُوْحَهٗ ... گفت:

بر رُسته دگر باشد بر بسته دگر

آنچ از علوم تعلق بتقید و زبان دارد و متمسک آن طائفه اِنَّا وَجَدْنَا  
آبائنا علی اَمِّهٖ است، تا حیاتی عاریتی زبان را بتحریک مند می‌کند در  
بیابان غرورش سرابی می‌نماید چون ناصیهٔ ملک الموت پدید آمد  
پیرایهٔ عاریتی از سر زبان بردارند و رسوائی مرد ظاهر شود. و آنچ  
تعلق بدل دارد بر رُسته است و از وی توقع ثمرات در دین و دنیا.»  
[۷۴-۷۵]

ترکیب حاضر همچون صدا - ندا و نقل - نقد با منطوق الطیر سلیمانی - منطوق الطیر خاقانی قابل مقایسه است. در مثنوی همچنین دو بار نقد و نقل به همراه بانگ بر بسته و بر رُسته به کار رفته است [۲۲۶۴/۱، عنوان، ۲۵۶۶/۳-۲۵۶۷]. مولوی معتقد است که نقد جهان با قلب و دغل در آمیخته است و تمیز میان آن دو کاری دشوار یا نادر است که تنها از عهدهٔ شاهان حقیقی ساخته و از طریق وحی القلوب یا دیگر مراتب کلام و حیاتی ممکن است. این در آمیختگی به حدی است که رسالت پیامبر خدا را در مقابل دعوی مسیلمه کذاب، و رسالت «سلیمان لسین معنوی» یا صاحب سر «صد زبان» را در مقابل دمدمة نفس فریبکار - که با «صد زبان و هر زبانش صد لغت» [مثنوی، ۲۵۵۱/۳] و یا با «زبان صد گرز»، [مثنوی، ۲۵۵۰/۳] خودنمایی می‌کند - [رک: مثنوی، ۲۵۴۷/۱-۲۵۴۹؛ ۱۶۷۰-۱۷۰۰]، قرار می‌دهد. مولوی آنچه را که با منطوق الطیر سلیمانی و بحر معنی و حقیقت اصیل در اتصال است، بانگ بر رُسته و آنچه ظاهری، تصنعی و تقلیدهایی بی‌مایه و بی‌اساس و حقیر را که لقلقهٔ زبان است و «کار دهان افتاد و حلق» [مثنوی، ۱۴۴۱/۵]، با صفت بر بسته خطاب می‌کند. به عبارت دیگر مولانا میان «بانگ دهدد» که قابل تقلید و تکرار است و «راز دهدد» که «پیغام سبا» در آن مستتر و مندرج است، تمیز قائل است:

بانگ دهدد گر پیاموزد قتی

راز دهدد کو و پیغام سبا؟

بانگ بر رُسته زبر بسته بدان

تاج شاهان را ز تاج هددهان

حرف درویشان و نکتهٔ عارفان

بسته‌اند این بی‌حیایان بر زبان ...

[مثنوی، ۱۷۰۱/۴-۱۷۰۳؛ نیز رک: ۲۵۶۷/۳؛ ۲۲۶۴/۱، عنوان]

مولوی در دفتر اول مثنوی بر زبان بستن حرف درویشان را به دزدیدن «حرف» آنان یا حیل‌گری و در کمال بی‌شرمی توصیف کرده



از پس آینه عقل کل را  
 کی ببیند وقت گفت و ماجرا ...  
 حرف آموزد ولی سر قدیم  
 او نداند طوطیست او، نی ندیم  
 هم صغیر مرغ آموزند خلق  
 کاین سخن کار دهان افتاد و حلق  
 لیک از معنی مرغان بی خبر  
 جز سلیمان قرانی خوش نظر  
 ۳- رک: **مثنوی**، ۳۶۸۵/۲-۳۷۰۰:  
 در تنازع آن نفر جنگی شدند  
 که ز سر نامها غافل بندند ...  
 صاحب سری عزیزی صدزبان  
 گر بدی آنجا بنادی صلحشان  
 پس بگفتی او که من زین یک درم  
 آرزوی جمله تان را می خرم ...  
 یک درمتان می شود چار المراد  
 چار دشمن می شود یک ز اتحاد  
 گفت هر یک تان دهد جنگ و فراق  
 گفت من آرد شما را اتفاق ...  
 از حدیث شیخ جمعیت رسد  
 تفرقه آرد دم اهل جسد  
 چون سلیمان کز سوی حضرت بتاخت  
 کوز زبان جمله مرغان را شناخت  
 ۴- منطق الطیبری به صوت آموختی

است [مثنوی، ۳۱۹/۱-۳۲۰]:

حرف درویشان بدزدد مرد دون

تا بخواند بر سلیمی زان فسون

کار مردان روشنی و گرمی است

کار دونان حيله و بی شرمی است

عین القضاة با زبانی گزنده به بی ثمر بودن و بی خاصیت بودن چنین  
 عملکردی اشاره می کند:

«اگر برگ آن داری که اول قدم، جان دربازی، برساز باش و اگر  
 نتوانی ترهات صوفیان و مجاز و تکلفات صوفیانه ترا چه سود دارد؟»  
 [عین القضاة، تمهیدات، ۱۴-۱۵].

### پانویسها:

- ۱- برای نمونه رک: مولوی، **مثنوی**، ۲۷۶/۲، ۲۷۰/۲، همو، **کلیات شمس**، ۱۶/۲۶۵۵؛ همو، **مجالس سمیعه**، ۳۳: نسفی، ۴-۵، ۱۵۲؛ پورنامداریان، **داستان** ...، ۳۶۴-۳۶۳/۱؛ برای اطلاعات بیشتر درباره تفسیر عرفانی زوایای مختلف داستان سلیمان رک: همانجا، ۳۴۵ به بعد؛ نیکلسون، **شرح مثنوی** ...، ۱۵۷۵/۱، عنوان؛ ۸۵۱/۴.
- ۲- در مثنوی، ۱۴۳۷/۵-۱۴۴۲؛ چنین آمده است:

همچنان در آینه جسم ولی

خویش را ببیند مرید ممتلی

صد قیاس و صد هوس افروختی

[**مثنوی**، ۳۴۱۰/۱-۳۴۱۴؛ نیز نک: **مثنوی**، ۳۴۰۷/۱-۳۴۱۴]

۵- نیکلسون احتمال داده است «منطق الطیر خاقانی» اشارت باشد به شاعران درباری  
 عموماً و به خصوص به شاعر معروف خاقانی شروانی که به سبب دشواری و ابهام شعرش نزد  
 همه زبانزد بود. خاقانی در بسیاری جایها شعر خود را «منطق الطیر» نامیده است به طوری که  
 فهم آن تنها در توان سلیمان است. با این حال از نظر نیکلسون، مولانا بر آن نیست که میان  
 روش ساده سخن خود و شیوه بیان خاقانی تقابلی بنماید: «منطق الطیر سلیمانی، یعنی تعلیمی  
 که حقیقت معنوی را منتقل می سازد در راستای مستقیم تخالف با «منطق الطیر» [ی] قرار دارد  
 که حاصل عقل، خیال و تصور است.»

۶- روزبهان نقلی در **شطحیات** [۵۵-۵۶] از مراتب سه گانه علوم و زبان خاص هر  
 مرتبه سخن گفته که از این چشم انداز و از حیث بیان مفهوم و کارکرد زبان و ارتباط تعاملی آن  
 با هر مرتبه از مراتب شناخت و معرفت قابل تأمل است: «ایشان گزیده اند از جمیع علوم بدین سه  
 مرتبت خاص. ایشان را در این سه مرتبت سه زبانست: یک زبان صحو، بنان علوم معارف گویند  
 و یکی زبان تمکین و بنان علوم توحید گویند و یکی زبان سکر و بدان رمز و اشارات و شطحیات  
 گویند. اما زبان معارف مشکور نیست پیش اهل خصوص از علما و زبان توحید مشکور نیست  
 پیش خصوص اهل علم، لیکن زبان سکر نزد ایشان راه ندارد...» نیز رک: **مصیبت نامه**،  
 ۵۶-۵۷؛ **فکر عقلی و فکر قلبی و ارتباط آن با زبان فکرت قابل توجه است.**

۷- مولوی این صفات را برای عشق و ملک نیز به کار برده است: رک: **مثنوی**، ۲۷۹۸/۴؛

همو، **کلیات** ...، ۵/۲۲۰۷ (بیت) (۲۳۴۲۴)، ۵/۲۳۱۶ (ب) (۲۴۵۷۰)